

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه شهادت مولایمان امام همام امام حسن عسکری سلام الله علیه هستیم. این
شهادت مظلومانه را خدمت فرزند بزرگوارش حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداءه و
فاطمه معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران تسلیت عرض
می‌کنیم و این صلوات خاصه آن بزرگوار را که منقول از خود آن بزرگوار هم هست
خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرِّ الْتَّقِيِّ الصَّادِقِ الْوَفِيِّ الثَّوَرِ الْمُضِيِّ خَازِنِ
عِلْمِكَ وَ الْمَذْكُرِ بِتَوْجِيدِكَ وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ وَ خَلَفِ أَيْمَةَ الدِّينِ الْهَدَاةِ الرَّاشِدِينَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى
أَهْلِ الدُّنْيَا فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَجِكَ وَ أَوْلَادِ
رُسُلِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

از نکات اخلاقی مهمی که در این صلوات هست این هست که راوی این صلوات ابومحمد
یعنی گفت که چون حضرت عسگری علیه السلام از ذکر صلوات بر پدرش فارغ شد و
نوبت بر خود آن جناب رسید ساکت ماند. عرض کرد که کیفیت صلوات بر باقی را
بفرمایید. فرمود اگر نه این بود که ذکر این از معالم دین است و خدا امر فرموده ما را که
به اهلش برسانیم هر آینه دوست داشتم که ساکت مانم و لکن چون در مقام دین است
بنویس. بعد حضرت فرمودند. که می‌بینید انسان کامل و کسی که معصوم هست و در آن
مقام رفیع واقع شده در عین حال از این که برای خودش مطلبی بفرماید اجتناب
می‌فرماید. بنابراین درس است برای همه ماها که گاهی انسان می‌بیند به همین ادنی
چیزی که بعضی وقت‌ها انسان یک چیزی یاد گرفته، اصطلاحی را یاد گرفته آن چنان
داده‌اند و ... می‌زنند آن چنان برای خودش که انسان در بعضی از مواقع می‌بیند و تعجب
می‌کند. خدای متعال همه ما را به اخلاق نبوی و علوی و ائمه هدی علیهم السلام آشنا و
عامل ان شاء الله بفرماید و دنیا و آخرت را از آن‌ها جدا نفرماید.

مسأله دیگری هم که خیلی موجب تأسف هست مسأله کشتار شیعیان عزیز نجریه هست
و کشتار انبوه و عظیم و جنایت وحشتناک و هم چنین جناب آقای زاکراکی که از فضلاء و
رهبران خوبی هستند که مورد توجه مردم آن جا هستند و الان به طور عجیبی ایشان مورد
آزار و اذیت و این‌ها هستند خدای متعال به حق اولیائش این شیعیان را از دشمنان‌شان
تخلص ببخشد برای ارواح طویه شهدای آن جا و شهدایی که در جاهای دیگری از عالم
اسلام به دست دشمنان اسلام به شهادت رسیدند ثواب یک صلوات و سه بار سوره
مبارکه توحید که ثواب ختم قرآن را دارد اهداء می‌کنیم.

بحث در ادله اصاله الحظر بود. دلیل اولی که برای اصاله الحظر به آن تمسک شده بود حاصلش این بود که این اموری که مورد تصرف قرار می‌گیرد مملوک خدای متعال هست و تصرف در مملوک شخص بدون اذن او جایز نیست عقلاً، قبیح است عقلاً. بنابراین صرف نظر از ترخیص شرعی و اذن شرعی در جایی که احراز نکردیم شارع ترخیص داده، اذن داده در آن جا تصرف قبیح است و جایز نیست. که این دلیل را همان طور که قبلاً عرض کردیم حالا یک مقداری باید تکرار کنیم که این تعطیلات ممتد باعث می‌شود شیرازه مسأله یک مقداری گسسته می‌شود، باید حالا یک تکرار مایی بشود که به آن فضای بحث وارد بشویم.

سه جور می‌شد این را تقریب کرد و به آن توجه کرد؛

یکی این که اشیایی که در آن تصرف می‌شود خارج از انسان این‌ها مملوک خدای متعال است. لو فرض محالاً که خود انسان مملوک خدا نباشد اما اشیاء عالم مملوک خدای متعال است و تصرف مال در آن اشیاء بلا اذن مالکش قبیح است.

منظر دوم این است که خود ما مملوک خدای متعال هستیم. ما با این دست، با این زبان، با این چشم، می‌خواهیم کاری انجام بدهیم این تصرف در خود خودمان، این تصرف در مملوک خدای متعال هست و بلاذن او جایز نیست. بالاخره کسی که می‌خواهد غذا بخورد فرض کنید آن غذا ملک خدا نباشد محالاً. اما این که با این دستش می‌خواهد بردارد، با این دهانش و با دندهایش می‌خواهد آن را مذق کند و بلع کند و هکذا. همه این‌ها این تصرف در ملک خدای متعال است.

و سوم این است که جمع بین الامرین می‌شود که از هر دو نظر تصرف در ملک غیر است پس بنابراین به اجازه نیاز دارد و وقتی فرض این است که نمی‌دانیم شارع اجازه داده یا اجازه نداده عقل می‌گوید که محذور است تصرف در آن. این استدلال.

در پاسخ از این استدلال چند نوع پاسخ داده شده. پاسخ اول این بود که بزرگانی دادند و آن این است که ما اذن شارع را عقلاً او شرعاً کشف کردیم و ما می‌دانیم شارع اذن داده است حالا إما بالدلیل العقلی و بیان عقلی و یا این که به بیان شرعی آیات و روایاتی بود که خواندیم.

آن‌ها را گفتیم این جواب نادرست است، خروج از موضوع بحث است. چون موضوع بحث در جایی است که فرض دارد می‌شود اذن از طرف شارع نیست اما اگر شما اثبات اذن می‌کنی که آن خب این جا از این بحث هست.

جواب دوم جوابی بود که بزرگانی باز داده بودند که مناقشه در کبری بود که این که تصرف در ملک دیگری قبیح است این علی اطلاقه صحیح نیست وقتی قبیح است که به دیگری ضرر برساند، به مالک ضرر برساند. اما جایی که به مالک ضرر نمی‌رساند این لاشکال. این یک اشکال بود، یک نوع مناقشه بود که بحث شد.

مناقشه دوم در کبری این بود که مرحوم محقق بروجرودی رضوان الله علیه فرموده بودند که تصرف در ملک غیر قباحت ذاتی نیست، مثل قبح ظلم نیست بلکه به طرو عناوین هست مثل کذب و مثل کذب در قبح و صدق در حسن که این‌ها ذاتی نیست. ممکن است کذب باعث انقاز یک غریقی بشود، ممکن یک مشکل اهمی را از بین ببرد. خب این که حسن است بلکه واجب نیست. تصرف در مال دیگری اگر موجب این بشود که ضرر به او

وارد بشود، موجب بشود جلوی نفع بردن او گرفته بشود، جلوی سلطنت او گرفته بشود و علی ای حال اگر تصرف موجب ظلم به مالک باشد بله این را عقل می‌گوید قبیح است. اما اگر تصرف موجب ظلم به مالک نیست، فرموده لاقبح فیه. عقل قبح این را درک نمی‌کند که این قبیح است. حالا یک مثال‌هایی هم در بعضی از کتب زده شده مثل این که شما استناره به نور غیر می‌کنید. چراغ اتاقش روشن است این بیرون را هم روشن کرده می‌ایستی مطالعه می‌کنی. خب هیچ عقلی نمی‌گوید که این قبیح است چون نه ظلم به اوست.... ظلم به او نیست. نه ضرر به او می‌رسد، نه جلوی منفعتش را می‌گیرد... و هم چنین تکیه دادن به جدار غیر، کی می‌گوید اشکال دارد و هکذا. که این‌ها را گفتیم این مثال‌ها مثال‌های درستی نیست چون این‌ها اصلاً تصرف در ملک غیر نیست. شما باید مثالی بزنید که تصرف در ملک غیر است. آن جایی که تصرف باشد مثال‌هایی زدیم که در بحث فقهی تصرف در اموال بانک‌ها و شرکت‌های عمومی و بالاخره حقوقی که بسیاری از فقهای بزرگ می‌گویند این‌ها مجهول المالك است و امثال این‌ها خب آن جا ممکن است کسی بگوید به همین دلیل اشکالی ندارد تصرف در آن‌ها. چون این اموال ضرر و ظلمی به مالکینش نمی‌شود. چون هر وقت خواستند که می‌آیند پول‌شان را می‌گیرند و نه جلوی سلطنت‌شان گرفته می‌شود، نه ضرر مالی به آن‌ها زده می‌شود، نه جلوی منفعت‌شان، هیچی. پس این قبحی ندارد. حالا این هم یک بیانی بود که بزرگانی داشتند این‌ها را ما بحث کردیم، دارم فهرستش را عرض می‌کنم. این هم بیان دیگری برای منع در کبری.

سؤال: اعتماد به جدار فرمودید تصرف نیست؟

جواب: حالا اعتماد به جدار چرا آن تصرف هست ولی حالا ممکن است بخواهیم بگوییم این تصرف نیست خیلی اما استناره به نور غیر و آن‌ها که روشن است.

و اما اشکال سوم:

اشکال سوم منع صغری است و آن این است که ما قبول داریم تصرف در ملک دیگری قبیح است بلاذنه. این را قبول می‌کنیم. مقید به این که ضرر داشته باشد یا ظلم باشد یا جلوی سلطنت و این‌ها نیست، همان جور که مستدل ادعا می‌کند ما می‌پذیریم اما اشکال در کجاست؟ در صغری است به این بیان که موضوع قبح تصرف در ملک دیگری این موضوعش چه ملکی است؟ ملک اعتباری است یا ملک حقیقی است؟ یا هر دو است؟

فرموده‌اند... البته آن که از تهذیب الاصول استفاده می‌شود فرموده‌اند موضوع قبح تصرف ملکیت اعتباری است نه ملکیت حقیقیه. و ملکیت اعتباریه در مورد خدای متعال وجود ندارد پس بنابراین این دلیل قابل تطبیق نیست. حالا چرا ملکیت اعتباریه در مورد خدای متعال وجود ندارد؟ إما برای این که اصلاً امور اعتباری در باره خدای متعال عقلایی نیست. خدای متعال مالک تکوینی حقیقی سراسر عالم وجود است و در مورد او اعتبار کردن لاوجه له. این اعتباریات در جایی است که یک واقعیته وجود ندارد، یک واقعیته را الگوبرداری می‌کنند از یک واقعیته، آن را اعتبار می‌کنند برای این که یک آثاری بر آن بار کنند. مثلاً اگر آقایان دیده باشند و توجه دارند در بیع و این‌ها، در بحث ملکیت آن جا گفته می‌شود که عقلای عالم از مقوله چده آمدند چه کار کردند؟ یک الگوبرداری کردند و هر کسی را نسبت به آن چیزهایی که یک اسباب ویژه‌ای که عقلاء خودشان تعریف کردند آن اسباب ویژه را، مثلاً احیاء کرده زمین را. بعد از این که زمین را احیاء کرد عقلاء بین این محیی و آن زمین اعتبار ملکیت می‌کنند. یعنی چی اعتبار ملکیت می‌کنند؟ یعنی کأنّ این شخص مالک را محیط فرض می‌کنند بر آن ملک به جوری که دیگه این احاطه کرده هیچ

کس نمی‌تواند وارد این جا بشود الا به اجازه این. نمی‌تواند به این دست بزند الا به اجازه این. این را از چی الگوبرداری کردند؟ از مقوله چده که مثل عمامه، بر سر چه جور احاطه دارد، لباس بر بدن چه جور احاطه دارد. گفتند ما این جور فرض می‌کنیم که این آدم بعد از این که احیاء کرد این احیاء در نظر ما این می‌شود که این آدم این جوری احاطه پیدا می‌کند بر آن زمین. احتطاب کرد همین جور، بیع کرد همین جور، اجاره کرد نسبت به منفعت همین جور و هکذا و هکذا... خب این در مورد آدم‌هایی است که این احاطه واقعیه وجود ندارد. عقلاء می‌آیند چه کار می‌کنند؟ این‌ها را اعتبار می‌کنند تا چنین آثاری بر آن مترتب بشود اما جایی که نیاز به این امور نیست آن جا عقلاء نمی‌آیند چنین کاری بکنند. پس اصلاً امور اعتباری بالمره در مورد خدای متعال نیست. این یک بیان.

بیان دوم این است که ما نمی‌گوییم بالمره این امور اعتباری در مورد خدای متعال نیست، این را نمی‌گوییم اما خصوص ملکیت و امثال این‌ها که برای روابط اجتماعی که افرادی که با هم زندگی می‌کنند برای این که هرج و مرج نباشد، ناامنی نباشد، هر کسی بنا باشد که منزلش را بگوید من چه می‌دانم هر کی می‌تواند بیاید تو، هر کی می‌تواند لباس را بردارد، هر کی می‌تواند غذا بخورد، اصلاً... این برای این که این هرج و مرج نباشد، این ناامنی نباشد، یک سامانی پیدا کند و انسان ببیند بالاخره این کتاب دیگه مال اوست، این لباس دیگه مال اوست، بدون اذن او دیگه کسی بر نمی‌دارد، تصرف نمی‌کند، اگر بردارد جرم است، جنایت است، کیفر دارد و هکذا. این به خاطر این روابط اجتماع و سامان دادن به این روابط اجتماعی عقلاء می‌آیند اعتبار می‌کنند. این فلسفه در مورد خدای متعال وجود ندارد. او اعلا و اعز است و ارفع است از این امور. بنابراین چون فلسفه اعتبار ملکیت در خدای متعال وجود ندارد. اما جاهایی که این فلسفه وجود داشته باشد اشکالی ندارد مثل این که اعتبار می‌کنند او را ولیّ تصرفات، ولیّ امر و فلان. اما در این محدوده که بله این چیزهای این جوری است. این هو اعلی و ارفع از این که ما بگوییم. این هم یک بیان دومی است که وجود دارد.

از کلمات مرحوم امام قدس سره استفاده می‌شود که ایشان همین معنای دوم را می‌خواهند بفرمایند نه این که اصلاً امور اعتباریه در مورد خدای متعال نیست. حالا آن عبارتی که استشهاد می‌خواهم بکنم به آن بعداً عرض می‌کنم.

بیان سوم این است که ما به فلسفه این‌ها کار نداریم، ما بالاخره توی عقلاء که نگاه می‌کنیم می‌بینیم چنین اعتباری وجود دارد. این جوری که زید را مالک خانه‌اش می‌دانند، مالک لباسش می‌دانند، مالک اموالش می‌دانند... عقلای عالم خدا را مالک این بیابان‌ها، این کوه‌ها، این صحراها، این انسان‌ها، این اشیایی که در عالم هست. به آن نحوی که آن جا او را مالک می‌دانند این جا او را مالک می‌دانند. این توی عقلاء نیست ولو عقلانیت هم داشته باشد. اما چنین اعتباری در عقلاء تحقق پیدا نکرده. مگر حجیت شهرت مگر اشکالی دارد. مثل خبر واحد است اما این اعتبار توی عقلاء نیست. بعضی از ظنون که ما دلیل خاص بر اعتبارش نداریم که آن‌ها خیلی فرقی با خبر واحد نمی‌کند می‌بینیم خبر واحد را اعتبار کردند، حجت قرار دادند عقلاء ولی این را چیزی نکردند. مرحوم امام رضوان الله علیه می‌فرماید این توی بین عقلاء نیست. این اعتبار در بین عقلاء وجود ندارد. این جا می‌فرمایند... در بحث خمس که در بیع به مناسبت به بحث خمس که می‌رسند، صفحه 658 جلد دوم:

فإنه لا إشكال في أنَّ مالكيته تعالى للسهم ليست كمالكيته زيد لثوبه؛ أي المالكيّة

الاعتباريّة، ضرورة عدم اعتبار العقلاء الملكيّة بهذا المعنى (که امر اعتباری باشد) له تعالى؛
بحيث لو وکّل رسول الله (صلّى الله عليه وآله وسلم) بيعه خرج عن ملكه...

بیعی است که اگر خدای متعال به پیامبرش بفرماید که مثلاً این زمین را بفروش، وقتی
فروخت دیگه از ملکش خارج می‌شود. مثل وقتی ...

خرج عن ملكه، و دخل ثمنه فيه...

آن پولش آن وقت داخل ملک خدای متعال بشود. این توی بین عقلاء نیست.

و هذا واضح.

پس بنابراین سه بیان شد؛

یک بیان این بود که...

سؤال: ...

جواب: اصلاً امور اعتباریه در مورد خدای متعال بالمرّة چه در ملکیت، چه در غیر ملکیت
معقول نیست، درست نیست.

بیان دوم این است که نه نمی‌گوییم مطلقاً درست نیست. در مورد ملکیت می‌گوییم
درست نیست چون فلسفه‌اش این جا نمی‌آید.

بیان سوم هم این است که کار نداریم، فلسفه‌اش هم می‌گوییم می‌آید، می‌شود یعنی
عقلایی است اگر جعل بکند لایأس به، اما نکردند. چنین بنای عقلایی ما نداریم.

این هم این فرمایش مرحوم امام رضوان الله علیه.

خب آیا این بیان چطور است؟ این مناقشه در صغری؟

اما این جهت را همه تکمیل کنم و بروم. ایشان می‌فرمایند که پس موضوع قبح تصرف
چیّه؟ ملکیت است. این جا در مورد خدای متعال نیست و اما ملکیت حقیقیه تکوینی آن
ربطی به این ابواب اصلاً ندارد که شما بخواهید بگویید از باب ملکیت تکوینیّه بخواهید
بگویید. این را هم در تهذیب الاصول هست. فرموده:

و ان أريد منه المالكية التكوينية، بمعنى ان الموجودات و الكائنات صغيرها و كبيرها أثيرها
و فلكيها كلها قائمة بإرادته، مخلوقة بمشيئته، واقعة تحت قبضته تكويناً، فلا يمكن للعبد ان
يتصرف في شيء إلا بإذنه التكويني و إرادته و ان للعالم تحت قدرته قبضاً و بسطاً تصرفاً
و وجوداً فهو غير مربوط بالمقام و لا يفيد الأخباري شيئاً.

این مطلبی است که در تهذیب الاصول بود. در بیع‌شان فرمودند:

و الملكيّة التكوينيّة التي قد تمرور في بعض الألسن موراً...

که نظرشان به مرحوم محقق اصفهانی است. این..

مما لا صحّة لها في مثل المقام الذي هو مقام بيان حكم فقهيّ عقلائيّ، لا بيان الدقائق

الفلسفیه و العرفانیّه، مع أنّ القرائن قائمهٌ على عدم إرادتها.

این فرمایش مرحوم امام رضوان الله تعالى علیه.

خب به این فرمایش بعض مناقشات شده؛

مناقشه اولی فرمودند خود آیه خمس دلیل بر وجود ملکیت اعتباریه برای خدای متعال. خود آیه خمس «فإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى» (انفال/41) خب خود این آیه شریفه دلیل است بر ملکیت اعتباریه. به خصوص که ملکیتش برای ذی القربی که حتماً دیگر ملکیت حقیقیه که نیست. برای رسول هم ملکیت حقیقیه که نیست حالا طبق نظر کسی که آن‌ها را واسطه در فیض قرار ندهد و الا طبق نظر حق این است که آن‌ها در طول ملکیت حقیقیه خدای متعال آن‌ها هم ملکیت حقیقیه دارند اما به جعل الهی، جعل تکوینی الهی. اما حالا در نظر خیلی از افرادی که حالا این دقایق را به آن توجه ندارند در پیامبر هم می‌گویند او مخلوق خدای متعال است مثل بقیه آن‌ها هم مالکیت تکوینی ندارند.

خب وحدت سیاق اقتضای چی می‌کند؟ چون ... همین باید باشد دیگر. لله را بگویی تکوینی آن دو تا را بگیری اعتباری که... وقتی آن دو تا اعتباری بود قهراً بقیه‌اش هم... آن لله‌ش هم می‌شود اعتباری. بنابراین به این آیه تمسک کردند و گفتند این که شما می‌گویید نیست درست نیست.

این اشکال هم از فرزند ایشان رضوان الله و هم از بعض بزرگان دیگر دام ظلّه این اشکال به این مطلب شده و این ایراد را وارد کردند.

همان طور که قبلاً عرض کردیم این ایراد به امام وارد نیست. ایشان توجه دارند توی همین بحث آیه شریفه ایشان می‌فرمایند. اتفاقاً از این طرفش می‌فرمایند.

ایشان می‌فرماید که چون در مورد خدای متعال ملکیت اعتباری معنا ندارد. چون در بین عقلاء نیست چنین چیزی. حالا آن که در بیع‌شان می‌فرماید این جا همین که در بین عقلاء چنین چیزی نیست که خدا را مالک اشیاء به آن نحوه‌ای که زید را مالک کتاب و خانه‌اش می‌دانند بدانند. این نیست. در تهذیب الاصول هم که از ایشان نقل شده که فرمودند اصلاً فلسفه این اعتبار در مورد خدای متعال وجود ندارد. چون این چنینی است پس ... از آن طرف وحدت سیاق هم اقتضاء می‌کند که از این لام یک چیز اراده شده باشد؛ این که ملکیت اعتباریه که نیست، ملکیت حقیقیه هم که نمی‌شود؛ وحدت سیاق ندارد، وحدت سیاق از بین می‌رود پس این‌ها قرینه می‌شود که از این لام مالکیت تصرف مقصود است. لله و للرسول و لذی القربی یعنی این‌ها مالک تصرف هستند نه مالک رقبه. مالک است، می‌تواند تصرف داشت. و این جا که ایشان می‌فرماید اشکالی ندارد که ما برای خدای متعال مالکیت تصرف اعتباری را فرض کنیم و عقلاء می‌کنند. فرق است بین ملکیت و پس ما انکار نمی‌کنیم امور اعتباریه را در باره خدای متعال بالمره. این را منکر نیستیم. ملکیت اعتباریه را منکر هستیم اما مالکیت تصرف را نه. می‌فرماید:

و أمّا مالکيّة التصرف و الأولویّة من کلّ أحد، فلا مانع من اعتبارها له تعالى عند العقلاء، بل يرى العقلاء أنّه تعالى أولى بالتصرف فی کلّ مال و نفس و إن كانت ماهیّة الأولویّة أمراً اعتباریّاً، لكنّها اعتبار معقول واقع من العقلاء.

پس بنابراین روی مبنای خود ایشان این مطلب تمام نیست که ما بگوییم. بلکه ایشان می‌فرماید این لام، لام تصرف است.

سؤال: حاج آقا در مورد یتامی و مساکین و این‌ها هم امام ...

جواب: آن جا بعدش آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى...»

سؤال: و الیتامی و المساکین..

جواب: بله، ایشان می‌فرمایند که آن بقیه مورد تصرف هستند که ذکر شده.

سؤال: واقعاً ظهور آیه در ...

جواب: حالا این دیگه بحثش در جای خودش. حالا ما می‌خواستیم این جا عرض بکنیم که این اشکال به ایشان وارد نیست اما حالا در آیه شریفه باید همین جور که ایشان فرمودند گفته بشود، جور دیگه گفته بشود آن بحث آخری است.

سؤال: فلسفه‌ای که در تهذیب فرمودند چی می‌شود؟ فلسفه اعتباریات این جا قابل حل...

جواب: فلسفه این که در آن جا فرمودند مال امور اجتماعی است و خدای متعال که زندگی نمی‌کند با افراد. اما زندگی نمی‌کند یک مطلب است، اما فرماندهی نمی‌کند. نه، فرماندهی چرا.

سؤال: پس همان حرفی که سابق می‌گفتیم که تنظیم روابط ... اگر اعم باشد آن جا هم صدق می‌کند درسته که زندگی نمی‌کند منتها...

جواب: ملکیت مال زندگی است.

سؤال: ...

جواب: فرماندهی احتیاج ندارد به این که مالکش باشد.

سؤال: نه آن مترتب بر این است که آیا تنظیم روابط عقلاء با خدا معنی دارد یا ندارد لازم نیست حتی زندگی بکند.

جواب: نه ملکیت برای این است. شما اگر گفتید فلسفه ملکیت این است خب آن جا او که زندگی نمی‌کند. اما فرماندهی که می‌کند. فرمانده ممکن است خارج باشد...

سؤال: ملکیت زندگی کردن لازم نیست، تنظیم روابط است.

جواب: احتیاجی نیست.

سؤال: همین برای آن جا هم ثابت است دیگه. این که روابطشان را بخواهند تنظیم بکنند این صحیح که یک معنای ملکیت اعتباری هم عقلایی باشد جعلش. حتماً لازم نیست آن کسی که اعتبار ملکیت می‌کند حتماً بگوید با عقلاء زندگی بکن، این در آن نخوایده.

جواب: حالا ببینیم. حالا بالاخره تا این جا فرمایش این بزرگوار.

اما آیا این مطلب قابل پذیرش هست که ما بگویم موضوع ملکیت اعتباریه است و ملکیت حقیقیه این جا ربطی ندارد؟

سؤال این است که چرا می‌فرمایید ملکیت حقیقیه مربوط به این جا نیست؟

آن جوری که توی تهذیب الاصول تقریر شده این جور تقریر شده که همه عالم تحت تصرف خدای متعال است. تصرفات موجودات هم در اشیاء عالم و انسان‌ها در اشیاء عالم این هم تحت سلطه الهی است و به مشیت خدای متعال است. «و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی» خدا خودتان را و ما تعلمون را خلق کرده. چون این چنینی است ربط ندارد. این طور بود دیگه عبارت آن جا «فلا يمكن للعبد أن يتصرف في شيء إلا بإذنه التكويني و إرادته و أن العالم تحت قدرته قبضاً و بسطاً تصرفاً و وجوداً فهو غير مربوط للمقام» اگر این جور بگویم بله غیرمربوط بالمقام. به این معنا که همه اشیاء مال خدا است، خود ما هم مال خدا هستیم. تصرفی هم که می‌خواهیم بکنیم نمی‌توانیم الا به این که اراده تکوینی الهی باشد. گناهکار هم که گناه می‌کند به اراده تشریعی خدا می‌گوید نکند ولی به اراده تکوینی کلاً نمد هولاء و هولاء. اگر خدای متعال امداد نکند، وجوب ندهد خب شمر هم نمی‌تواند امام حسین را بکشد. این درسته و ربطی ندارد به بحث‌های فقهی و حقوقی و باید و نباید این‌ها. ولی این که نبود حرف. کبرای ما که این نبود. کبری این بود که آن متصرف فیهِ یا آلة التصرف چون ملک خدای متعال است، ملک حقیقی است عقل بحکم به این که شما نمی‌توانی در این تصرف کنی الا به اذن او، الا به اذن تشریعی او. این عقل عملی است دارد می‌گوید. آن مطلب مال عقل نظری است. این مطلب مال عقل عملی است. عقل نظری می‌گوید چی؟ عقل نظری می‌گوید تمام عالم تحت سیطره خدای متعال است و هیچ حرکتی در عالم محقق نمی‌شود الا بإرادته و فعله و افاضته. آن عقل نظری است که دارد می‌گوید. حالا این عقل عملی یک حرفی می‌آید می‌زند یعنی مستقیم این جور دارد می‌گوید. ما اگر بخواهیم اشکال کنیم این جا را باید اشکال کنیم که آن وقت بیان نشده این.

مستدل این جوری می‌گوید: می‌گوید عقل انسان درک می‌کند. عقل عملی انسان که وقتی یک چیزی مملوک تکوینی کسی بود شما نمی‌توانی در آن مملوک تکوینی تصرف کنی الا بإذنه. مثلاً از باب تشبیهی فرض کنید انسان ملک تکوینی اعضای بدنش هست و دیگه احتیاج به مالکیت اعتباریه مثلاً ندارد. خب می‌گوید آقا این مالک تکوینی است شما نمی‌توانی بدون اذن او بیایی کلیه‌اش را برداری بدهی به یکی دیگه. چون او مالک تکوینی است. پس مدعا این جا این است، نه این که ما بخواهیم بگویم که این مطلب که ربطی ندارد و این‌ها امور فلسفی است و دقیق است و فلان است. درسته، این‌ها همه امور فلسفی دقیق و فلان است ولی حرف سر این است که جایی که چنین چیزی وجود دارد به حکم عقل نظری عقل عملی مستدل می‌گوید یک درکی دارد آن درکش این است که بدون اذن او نمی‌توانی در آن تصرف بکنی. این توی کلام این بزرگوار علی کمال دقتی که ایشان در آن مباحث و امور عقلی هم دارند ما ندیدیم. حالا آقایان مطالعه بفرمایند، دقت بفرمایند و للكلام تتمه وقت گذشته. تتمه ان شاء الله فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

